جلسه 750

شنبه 30/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در حجیت قول لغوی بود. استدلال شده بود برای اثبات حجیت قول لغوی که منسوب به مشهور هست که قول لغوی حجت است، استدلال شده بود به وجوهی، که وجه اول این بود که لغوی خبره تشخیص معانی لغویه است و سیره عقلاء بر حجیت قول اهل خبره است، وردعی هم شارع از این سیره عقلاء نکرده است. ولذا قول لغوی می شود حجت.

در مقابل اشکالاتی مطرح شده است:

اشکال اول: اشکال مرحوم آخوند بود که فرمود: قدر متیقن از حجیت قول اهل خبره مواردی است که برای شخص وثوق حاصل می شود. اگر وثوق حاصل نشد ما دلیلی بر حجیت قول اهل خبره نداریم.

البته این مطلب مرحوم آخوند با برخی از تعابیر ایشان در بحث اجتهاد و تقلید سازگار نیست. چون در بحث اجتهاد و تقلید در بحث اشتراط حیات مفتی آنجا مطرح می کند که ما دلیلمان بر حجیت فتوای مجتهد انسداد باب علم بر عامی نیست. ولو این انسداد باب علم بر عامی در جای خودش مطلب درستی است، ولی در رتبه سابقه ما حکم عقل جبلی وفطری می دانیم رجوع عامی را به مجتهد. معنای اینکه با قطع نظر از انسداد ما قول مجتهد را حجت می دانیم بر عامی از باب حکم عقل فطری بدیهی، این چیست؟ اگر مراد این است که عقل بما هو عقل فطری حکم می کند به حجیت ذاتیه فتوای مجتهد، که این واضح البطلان است. اگر مقدمات انسداد را فراهم کنید خب ممکن است نتیجه مقدمات انسداد حکم عقل باشد به حجیت فتوای مجتهد در حق عامی. اما با قطع نظر از انسداد شما دارید صحبت می کنید کی عقل فطری حکم می کند به حجیت فتوای مجتهد. فتوای مجتهد ظن است، ظن که حجیتش ذاتیه نیست. مگر مراد ایشان حکم عقلائی باشد که عقلاء واضح می دانند حجیت فتوای مجتهد را برای عامی. وطبعا عامی هم که وثوق پیدا نمی کند به قول مجتهد الا نادرا، پس این بیان ایشان در بحث اجتهاد و تقلید معنایش این خواهد بود که حجیت قول اهل خبره حداقل در فتوای مجتهد حجیتش دائر مدار وثوق واطمینان نیست. چون عامی غالبا وثوق و اطمینان پیدا نمی کند به قول مجتهد، در حالی که مرحوم آخوند فرموده با قطع نظر از دلیل انسداد ما بدیهی می دانیم حجیت فتوای مجتهد را. مهم نیست، مهم این است که ما خودمان بررسی کنیم که آیا حجیت قول اهل خبره دائر مدار وثوق واطمینان هست یا نیست. که ما به نظرمان معذریت قول اهل خبره در سیره عقلاء دائر مدار وثوق واطمینان هست. منجزیتش و وجوب احتیاط بر اساس قول اهل خبره مشکلی ندارد. اگر شخصی رجوع کرد به طبیب وآن طبیب گفت برای شما فلان غذا ضرر مهمی دارد، ولو از قول او وثوق پیدا نکنیم اما عند العقلاء معذور نیستیم در مخالفت قول این طبیب. اما در مواردی که بحث از معذریت قول اهل خبره است و ما وثوق پیدا نکردیم به قول او، چون فرض این است که خودمان مقداری با مصطلحات پزشکی آشنا هستیم ومطالعات پزشکی داشتیم از قول این طبیب وثوق پیدا نکردیم به اینکه او درست می گوید، خب ما عند العقلاء معذور باشیم در ترک عمل به احتیاط واعتماد به قول این طبیب که می گوید که این غذا دیگر برای شما هیچ ضرری ندارد، با اینکه ما وثوق پیدا نکردیم از حرف او. چون این غذای چرب ما از بعضی ها شنیدیم که برای کسانی که مثلا ناراحتی عروق دارند مضر است ولی این طبیب می گوید نه برای تو هیچ ضرری ندارد، ما وثوق از قول او پیدا نکردیم و به اعتماد او آمدیم با اینکه مجبور نبودیم این غذای چرب را خوردیم دچار مشکل عروق شدیم، آیا مردم مؤاخذه نمی کنند؟ نمی گویند چطور تو با وجود اینکه خوف داشتی از اینکه این غذا برای تو ضرر مهم و غالب توجهی داشته باشد شما رفتی این غذا را خوردی و دست برداشتی از دوره پرهیز؟ عقلاء ما را معذور نمی بینند و لااقل من الشک.

بله ما این را قبول داریم که در مقام احتجاج مردم دنبال وثوق نوعی هستند، در مقام اغراض شخصیه دنبال وثوق شخصی هستند. ما در رابطه با خودمان دنبال وثوق شخصی هستیم که از قول این طبیب آرامش پیدا کنیم وثوق پیدا کنیم تا به قول او اعتماد بکنیم. البته در اغراض لزومیه نه اغراض غیر لزومیه که چندان مهم نیست. ولی در مقام احتجاج بین مردم ما تابع وثوق نوعی هستیم. قول مقوم و کارشناس در قیمت گذاری ساختمان این چون بحث معذریت هم در آن مطرح است، ورثه می خواهند به اعتماد او این ساختمان را قیمت گذاری کنند و یک هشتم قیمت ساختمان را به زوجه میت بدهند، بحث معذریت است. اینجا تابع وثوق نوعی هستند نه وثوق شخصی. وثوق نوعی پیدا می کنند که این کارشناس که قیمت گذاری کرد این ساختمان را قیمت سوقیه این ساختمان همین مقدار است.

ولذا در اینجا هم می پذیریم اگر قول لغوی حجت باشد معذریتش مشروط می شود به افاده وثوق نوعی.

د رمورد تقلید ما از باب انسداد فتوی مجتهد را بر عامی حجت می دانیم. چون عامی راه دیگری ندارد غیر از تقلید، یا باید احتیاط بکند در تمام احکام، که ما علم داریم که شارع امر به احتیاط نمی کند، این خلاف مذاق شارع است. ولو منجر به اختلاف نظام هم نشود ما یقین داریم که شارع عوام را الزام نمی کند که شما بجای تقلید بروید احتیاط کنید در زندگی. مگر می شود در کل زندگی احتیاط کرد؟ برفرض اختلا نظامی هم پیش نیاید عملا، ما یقین داریم چون موجب مشقت بر مکلفین است شارع این کار را واجب نکرده است. رجوع به برائت هم معنا ندارد که بخواهیم در کل فقه رجوع به برائت کنیم، خلاف علم اجمالی ماست. طبعا فتوی مجتهد می شود حجت از باب انسداد. اگر قول فقیه موجب وثوق واطمینان نشود برای عامی از باب انسداد قائل به حجیت فتوی مجتهد هستیم. البته برخی روایات هم به عنوان تأیید مطرح شده در مقام حجیت فتوی مجتهد که در جای خودش باید بحث بشود. و چون اشخاص را نمی شود از هم جدا کرد، عامی ای که قادر بر استنباط نیست چه مقداری فضل داشته باشد چه هیچ فضلی نداشته باشد ما می فهمیم که این وظیفه اش احتیاط نیست به برائت هم نمی تواند رجوع کند طبعا باید تقلید کند از یک مجتهد اعلم.

سؤال وجواب: ظن عامی اعتبار ندارد، چون متعنایش این است که بگوئیم به ظن خودت عمل کن یا احتیاط بکن. خب این به ظن خودش که نمی تواند عمل کند احتیاط هم که موجب عسر است وتفصیل البحث فی محله.

این اشکال اول بود.

اشکال دوم به حجیت قول لغوی از باب اینکه اهل خبره است: اشکالی است که برخی از جمله آقای خوئی مطرح فرموده اند که: رجوع جاهل به عالم در جائی است که مسأله از مسائل اجتهادیه و حدسیه باشد. مثل طبابت، معماری، وما شابه ذلک. اما برخی از مسائل ذاتا اجتهادی نیستند، از امور حسیه هستند، مثل ثبوت هلال. در اینگونه موارد ما برویم بجای کشف حسی مسأله تقلید کنیم از یک شخصی که حدس می زند وجود این شیء را، بجای اینکه برود هلال را در افق پیدا کند در کامپیوتر می گردد وبر اساس موازین علم نجوم می خواهد اثابت کند که هلال امشب قابل رؤیت بود. ایشان می فرماید ما دلیل نداریم در سیره عقلاء بر حجیت حدس این شخصی که اهل خبره است. با توجه به انکه مسأله از مسائل حسیه است، در مسائل حسیه اجتهاد کردن این اجتهاد حجت نیست در سیره عقلاء برای دیگران. ولا اقل من الشک.

در لغت هم همین است. معانی لغویه از امور حسیه هستند که باید از عرف سؤال کرد، ما بیائیم رجوع کنیم به لغوی ای که با حدس واجتهاد می خواهد کشف کند معانی لغویه را، این دلیلی بر مشروعیتش نیست.

اقول: این فرمایش آقای خوئی به اطلاقش درست نیست. چرا؟ برای اینکه یک وقت مستندات اجتهاد این شخص برای ما هم فراهم است، و یا امکان معرفت حسیه این مسأله وجود دارد، اینجا ما قبول داریم که قول این شخص حجت نیست. مثلا در هلال، خب امکان تشخیص هلال از طریق حس عادتا هست، ویا اینکه مستندات قول این شخصی که اهل نجوم است نزد سائر افرادی که آشنا هستند با این مسائل نجوم وجود دارد، آنها هم می توانند اعمال حدس و اجتهاد کنند و به نتیجه ای که این آقا رسیده برسند یا به خلاف آن نتیجه برسند. بله ما اینجا دلیل بر حجیت قول این شخص نداریم.

بله جائی هست که عملا مقدمات حسیه منسد می شود، ومستندات حدس آن شخص مجتهد و خبیر نزد ما متوفر نیست، اینجا سیره عقلائیه بر حجیت قول آن خبیر است به همان نحوی که در موارد دیگر قول اهل خبره حجت است. این پزشکی که امکان اینکه خودش تشخیص بدهد بیماری خودش را فراهم نیست مستندات نزد او نیست، خب امکان اینکه او بتواند بیماری خودش را تشخیص بدهد وجود ندارد خب رجوع می کند به سائر اطباء.

ما در مورد قول لغوی همچنین مشکلی را داریم که مقدمات حسیه گاهی دست ما نیست، چون ما فاصله گرفته ایم با عرف عرب زمان قدیم. اما برخی از لغویین مثل صاب کتاب العین که از لغویین قدیم بوده اند و متخصص بوده اند اینها با عرف عرب قح مرتبط بوده اند، ما مرتبط نیستیم. مقدمات حسیه دست آنها بود ولی دست ما نیست. امکان اجتهاد برای آنها فراهم است اما مستندات اجتهاد آنها پیش ما نیست، خب چرا در اینجا قول لغوی حجت نباشد؟ اگر شما قول اهل خبره را حجت می دانید ولو مفید وثوق نباشد خب این هم یکی از مواردش هست دیگر.

بله مجتهدین در فقه معمولا امکان اجتهاد در لغت هم برایشان فراهم است اما بشرطه و شروطه، شرطش این است که آن مقدمات و مستنداتی که نزد آن لغوی فراهم بود نزد این مجتهد هم فراهم باشد، در حالی که عملا اینطور نیست. آن منابع نزد این مجتهدین ما وجود ندارد، و عملا راه کشف حسی آن معنانی لغوی هم بسته شده است. از خود عربها سؤال می کنیم می گویند ما معنای روشنی را از این لفظ نمی فهمیم چون این لفظ عملا دیگر مهجور است. مثل لفظ صعید، صعید به معنای زمنی است با به معنای خاک؟ الان از عرف عربها هم بپرسید می گویند ما نمی دانیم، اصلا این لفظ را ما بکار نمی ببریم. خب مقدمات حسیه منسد، مستندات استنباط که در اختیار لغویین بوده است الان نزد مجتهدین ما موجود نیست، خب چرا در اینجا قول لغوی حجت نباشد؟ اگر مستندات را به ما هم بگوید ما هم استنباط می کنیم حرفی نیست، آنجا قولشان حجت نیست. اما مواردی که استباط کرده اند که لفظ صعید ظاهر است در معنای مطلق وجه الارض ولو سنگ باشد، آن مستندات را به طور وافی و کافی ذکر نکرده اند. آن زمان آنها بر اساس امور حسیه و تجمیع این امرو حسیه اجتهاد کردند. اینطور نیست که لغوبی در آن زمان فقط خبر بدهد از استعمال. بلکه اعمال حدس و اجتهاد می کرد. نه اینکه صرفا بیاید مثل نوار خبر بدهد که در فلان شعر صعید استعمال شده است در مطلق وجه الارض. اینطور که نبود. اگر این بود که قول اهل خبره را پیش نمی کشیدند، می شد یک مخبر از یک امر محسوس. لغوی می آید بر اساس استعمالات گوناگون و بررسی آنها إعمال حدس واجتهاد می کند. خب آن مستنداتی که پیش صاحب کتاب العین بوده پیش ما نیست وما امکان استنباط نداریم در آن رابطه، و راه کشف حسی اش هم بسته شده است، خب در اینجا چرا قول اهل خبره حجت نباشد؟ مثل اینکه راه برای کشف ثبوت هلال بسته شده هوا کاملا ابری است امکان کشف هلال از طریق حس موجود نیست و مستندات قول فلکی هم نزد دیگران موجود نیست. الان در امور پزشکی پزشک هم گاهی بر اساس یک مقدماتی که کنار هم می گذارد اجتهاد می کند، واین اجتهادش برای مجتهدین و اطباء دیگر هم که امکان استنباط ندراند چون منابع استنباط بالفعل نزد آنها فراهم نیست مثل پزشکی که خودش بیمار است و امکان اینکه خودش بیماری خودش را بررسی کند وجود ندارد خب رجوع می کند به بقیه اطباء.

پس این فرمایش آقای خوئی که فرمود معانی لغویه از امور محسوسه بوده اند و اعمال اجتهاد لغویین در اینها اعتبار ندارد این فرمایش تمامی نیست. برای اینکه الان که دیگر از امور محسوسه نیستند، الان من چه جور بفهمم لفظ صعید بر چه چیزی وضع شده؟ مفهوم عرفی غناء چیست؟ من از کجا بفهمم؟ غیر از رجوع به کتاب لغت راه دیگری دارم؟ آنها الان عملا معانی لغویه ای را می گویند که دیگر برای ما محسوس نیست، ومنابع استنباط آنها هم در دسترس ما نیست. اگر اینجور باشد چرا قولشان حجت نباشد؟

اشکال سوم: در کفایه فرموده اصلا لغویین موارد استعمال را بیان کردند و خبره تشخیص موارد استعمال بودند، خبره تشخیص معانی حقیقیه الفاظ نبودند. اینها خبرویتشان این بود که می گشتند و استعمالات مختلف را جمع آوری می کردند. نقال بودند. از خودشان اجتهاد و خبرویتی نداشتند که معنای حقیقی را پیدا کنند چیست.

اقول: انصافا انکار بالجمله کردن این مطلب که ما هیچ لغوی نداشتیم که خبره باشد در معانی حقیقیه الفاظ، اینکه خیلی دور از انصاف است. هر رشته ای متخصص دارد، تشخیص معانی حقیقیه الفاظ که بعضی هایشان هم الفاظ صعبه هستند اینها کارشناس ندارد؟ خب کارشناسشان کیست؟ غیر از آن کسی است که موارد استعمال را بررسی وسبک سنگین می کند و نتیجه گیری می کند. صاحب کتاب العین خبره تشخیص معانی حقیقیه نبوده، اما ما که عجم هستیم با چند استعمال پیدا کردن صلاحیت اعمال اجتهاد و استنباط معانی حقیقیه الفاظ را داریم؟ اینکه قابل قبول نیست، اینها عمرشان را گذاشته اند برای پیدا کردن موارد استعمال و به دست آوردن معانی این الفاظ.

اشکال چهارم: که هم در کفایه هست و هم در مصباح الاصول است: فرموده اند اصلا برفرض لغوی خبره باشد در تشخیص معانی حقیقیه الفاظ، ولی کتابهای لغت برای این جهت نوشته نشده است. مثلا قاموس برای یک لفظ چند معنا ذکر می کند، کدامیک حقیقی و کدامیک مجازی است؟ اگر بگوئید اولی حقیقی است و دومی مجازی است قرینه تان چیست؟ در مشترک های لفظی چی می گوئید که هم اولی حقیقی است و هم دومی حقیقی است؟

از کجا ما بفهمیم که این معانی ای که در کتب لغت ذکر شده معانی حقیقیه اند؟ اهل لغت تعهدی نسپرده بودند به کسی که بخواهند معانی حقیقیه را بنویسند. اینها می رفتند استعمالات مختلف را پیدا می کردند و می آوردند در کتب لغت ثبت می کردند. ولو کارشناس بودند اگر می رفتیم با خودشان بحث می کردیم چه بسا در بحث و جدل ما را محکوم می کردند و ما را قانع می کردند با چندین شاهد به اینکه معنای حقیقی این لفظ این هست و نه چیز دیگر. ولی از کتابهای لغوی نمی شود این مطلب را به دست آورد که اینها در مقام بیان معنای حقیقی بودند.

اقول: این مطلب، مطلب قابل توجهی است. انصاف این است که ما اغلب موارد می بینیم همینجور است. ولی انکار کلی کردن هم درست نیست. چون ما می بینیم بعضی موقعها در لغت می گوید و هو فی الاصل کذا وقد یستعمل در فلان معنی. ظاهر وهو فی الاصل کذا این است که می خواهد معنای حقیقی را بگوید. پس در خیلی از موارد ما این مشکل را داریم که معلوم نمی شود که این لغوی دارد معنای حقیقی را ذکر می کند. چون یک سری معانی را ردیف می کند خب شاید معنای مجازی یا معنایی که در یک خطاب در آن استعمال شده اینها را هم در کنار هم گذاشته و بیان کرده است.

یک نکته ای عرض کنم: آقای صدر فرموده همین بیان موارد استعمال گاهی به درد ما می خورد، نیازی نیست همه جا معنا حقیقی را بگویند. همینکه به ما بگویند که این لفظ در این معنا استعمال شده همین کافی است. یک سری موارد را ایشان ذکر می کند. تأمل بفرمائید ببینیم درست است یا نه.